



The Relationship Between Intercultural Philosophy and Plessner's Philosophical Anthropology

Sayed Hussain Eshraq

Author and researcher in the field of philosophy

ORCID: 0009-0006-2459-4271

E- Mail: eshraq@nebras.eu

ABSTRACT

Article type: Research Article

Article history:

Received: June 3, 2025

Accepted: Accepted: July 24, 2025

Published online: September 22, 2025

A philosophical investigation into the relationship between intercultural philosophy and philosophical anthropology reveals a profound and structural bond between these two domains of thought. The present essay centers on the notion of “human eccentric positionality” - a core concept in the thought of the German philosopher Helmuth Plessner, one of the foundational figures of twentieth-century philosophical anthropology . This concept articulates the unique ability of the human being not only to experience itself as a living, inwardly immersed creature but also to recognize itself as a reflective and observing entity - relationally situated with respect to the world and the Other. It is through this fundamental disposition that the human being, across diverse cultural and existential landscapes, engages in reflective awareness of its position and, in reciprocal interaction with the Other, manifests its own ontological presence. The concept of eccentricity - beyond its ethical and cultural dimensions - bears a profound connection to the ontological architecture of human existence. It underscores the human capacity for self-distancing and for apprehending itself as an “open question” - a potentiality that grounds the openness of human being and enables its polylogical engagement with reality. In this light, philosophical anthropology may serve as a potent theoretical and methodological foundation for advancing intercultural dialogue in today's world - a world in which the ever-growing multiplicity and cultural plurality call for new frameworks to interpret difference, intersections between cultures, and a deeper comprehension of the human being within a polyphonic and pluricultural cosmos. Revisiting the concept of eccentric positionality within the horizon of philosophical anthropology not only clarifies the human relation to its life-world but also opens new vistas for analyzing cultural and existential conditions. This study aims to demonstrate how philosophical anthropology can offer a fertile and dynamic ground for fostering intercultural dialogue and facilitating mutual understanding in the contemporary world.

Keywords: Intercultural philosophy, philosophical anthropology, decentered positionality, diversity, pluralism



نبراس

فصلنامه علمی - پژوهشی
شماره دهم، تابستان ۱۴۰۴
ویژه جنبه های اندیشه میان فرهنگی



نسبت فلسفه میان فرهنگ با انسان شناسی فلسفه پلسنر

سید حسین اشراق

نویسنده و پژوهشگر حوزه فلسفه

ORCID: 0009-0006-2459-4271

E- mail: eshraq@nebras.eu

چکیده

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخچه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۱ جوزا / خرداد ۱۴۰۴

تاریخ تاریخ پذیرش: ۲ اسد / مرداد ۱۴۰۴

منتشر شده به صورت آنلاین: ۳۱ سنبله / شهریور ۱۴۰۴

تحلیل نسبت فلسفه میان فرهنگی^۱ و "انسان شناسی فلسفی"^۲ نشان دهنده پیوند ژرف و ساختاری میان این دو عرصه اندیشه ورزی است. نوشتار پیش رو بر مفهوم "جایگاه مندی برون مرکزی انسان"^۳ تمرکز دارد؛ مفهومی که از بنیادهای محوری اندیشه هلموت پلسنر^۴، فیلسوف آلمانی و یکی از بنیان گذاران انسان شناسی فلسفی در قرن بیستم، به شمار می رود. این مفهوم، بیانگر ویژگی یگانه انسان است که به او امکان می دهد خود را نه تنها به مثابه موجود درون گرای زیسته، بلکه به عنوان هستنده اندیشنده و ناظر در نسبت با جهان و دیگری بازشناسد. انسان با تکیه بر این توانایی بنیادین، در بسترهای متنوع فرهنگی و زیستی، به تأمل در موقعیت خویش می پردازد و در کنش متقابل با دیگری، نمود هستی شناسانه خود را بازتاب می دهد. مفهوم "برون مرکزی بودن"^۵ افزون بر جنبه های اخلاقی و فرهنگی، با ساختارهای بنیادین هستی انسان نیز پیوند دارد. این مفهوم بر توانایی انسان در فاصله گذاری با خود، و فهم خویش همچون "پرسش گشوده"^۵ تأکید می کند، ظرفیتی که زمینه ساز گشودگی هستی آدمی و امکان مواجهه چندسویه او با واقعیت است. از همین رو، انسان شناسی فلسفی می تواند نقش مؤثری به مثابه زمینه نظری و روشی برای فهم و پیشبرد گفتگوهای میان فرهنگی در جهان معاصر ایفا کند. جهانی که در آن تنوع روزافزون و کثرت فرهنگی، ما را به سوی چارچوب هایی نو برای تبیین تفاوت ها و همپوشانی های میان فرهنگ ها، و همچنین دستیابی به فهم ژرف تر از انسان و جایگاه او در جهان چندفرهنگی، سوق می دهد. در این راستا، بازنگری در مفهوم "جایگاه مندی برون مرکزی" در بستر انسان شناسی فلسفی، نه تنها نسبت انسان با زیست جهان خویش را تبیین می کند، بلکه افق هایی تازه برای تحلیل موقعیت های فرهنگی و انسانی می گشاید. این پژوهش می کوشد نشان دهد چگونه انسان شناسی فلسفی می تواند بستر پربار و پویا برای توسعه گفتگوهای میان فرهنگی فراهم آورد و به شکل گیری فهم متقابل در جهان امروز یاری رساند.

واژه های کلیدی: فلسفه میان فرهنگی، انسان شناسی فلسفی، جایگاه مندی برون مرکز، تنوع، پولیفونی، پولی لوگ، پلورالیسم.

1. Intercultural Philosophy

2. Philosophical Anthropology

3. Die exzentrische Position des Menschen (Eng: The eccentric position of the human being)

4. Helmuth Plessner (1892 – 1985)

5. Offene frage (Eng: Open question)

مقدمه

در دنیای امروز، که تنوع فرهنگی به پدیده اجتناب ناپذیر و برجسته بدل شده است، فلسفه میان فرهنگی در پی عبور از مرکزگرایی فرهنگی و گشودن افق‌های نوینی برای همزیستی و گفتگوی مؤثر میان فرهنگ‌هاست. این رویکرد بویژه در دهه های اخیر، نه تنها به یکی از محوری ترین موضوعات فلسفه معاصر تبدیل شده، بلکه تأثیرات عمیقی بر فهم ماهیت فلسفه و جایگاه اجتماعی آن برجای گذاشته است. فلسفه میان فرهنگی، که بر ضرورت درک و احترام به "دیگری" استوار است، می‌کوشد فرایند فهم و پذیرش تفاوت‌های فرهنگی را بر پایه گفتگوهای سازنده و در افق گشوده شده منطقی "تفاوت" سامان دهد. در این رویکرد، مفهوم "فرهنگ‌های ناب و خالص" با پرسش بنیادین مواجه می‌شود؛ پرسشی که نه تنها به چالش‌های معرفتی دامن می‌زند، بلکه زمینه‌ساز فضای گفتگو و مدارا میان فرهنگ‌ها نیز می‌گردد. از همین رو تأکید می‌شود: "اگر نتوانیم با منطق آن کنار بیاییم، خطر آن وجود دارد که در برخورد با دیگران با مواجهه‌های خشونت‌آمیز روبه‌رو شویم" (اشراق، ۱۳۹۴: ۵). در این راستا، اندیشه‌های هلموت پلسنر در زمینه انسان‌شناسی فلسفی، به ویژه مفهوم "جایگاه برون‌مرکزی" انسان، نقش مهم در شکل‌دهی به گفتگوهای میان فرهنگی ایفا می‌کند. انسان‌شناسی پلسنر، با تأکید بر وضعیت انسان به عنوان موجود "خودآگاه" و "نا تمام"، این ویژگی‌ها را از جمله شرایط بنیادی برای گشودگی به سوی دیگری و امکان فهم و پذیرش او می‌داند؛ به ویژه در مواجهه با کسانی که در افق‌های زیستی و فرهنگی متفاوت از ما قرار دارند. این دیدگاه در اندیشه گادامر نیز بازتابی روشن دارد؛ آن‌جا که او از این ویژگی انسانی به عنوان "واضح‌ترین نشانه حیات و عمیق‌ترین نفس فکری در مسیر تبادل فرهنگ‌ها" (Gadamer, 1990: 62) یاد کرده است. این مفاهیم فلسفی محتوایی را می‌سازند که به گونه بنیادین وظیفه فلسفه میان فرهنگی را تعریف می‌کنند و در دهه های اخیر، فهم فلسفه و علوم انسانی را از اساس دگرگون کرده اند. از همین رو گفته می‌شود که پدیده تفاهم میان فرهنگی، در پیوند با مفهوم "فهمیدن" در هرمنوتیک، معنا می‌یابد؛ مفهومی که می‌تواند نگاه انتقادی ما را نسبت به فهم از جهان و امکان‌های ارتباط میان فردی برانگیزد و زنده نگه دارد. در این راستا، اندیشمندانی چون رایمون پانیکار^۱، هاینز کیمرله^۲، ادهارمال^۳، مارتین ویمر^۴، بتانکوره^۵، گیورگ اشتنگر^۶، کلودیا بریکمن^۷ و دیگر متفکران، چارچوب‌هایی برای درک میان فرهنگی ارائه کرده اند که بر گشودگی به دیگری و پذیرش تنوع فرهنگی تأکید می‌ورزند.

پانیکار بدین باور است که فلسفه امروز باید فراتر از سنت‌های تک فرهنگی برود و به شکل "گفتگوی میان فرهنگی" بازتعریف شود، به گمان وی:

ضرورت فلسفی زمانه ما، میان فرهنگی است. در این میان، دو انگیزه اصلی برای این ضرورت شناسایی شده‌اند: یکپارچگی فرهنگی و چندفرهنگی. فلسفه میان فرهنگی می‌تواند به ما نشان دهد که تمدن‌های دیگر - بی‌آن‌که جنبه‌های منفی‌شان نادیده گرفته شوند - دارای افسانه‌ها، روایت‌ها و نظام‌های معنایی متفاوتی بوده‌اند که امکان زیست کامل را برایشان فراهم کرده است. حتی اگر فرهنگ‌ها با یکدیگر ناسازگار باشند، این ناسازگاری به معنای ناتوانی از برقراری ارتباط نیست (O'Neill, 2023: 6).

از همین رو، فلسفه میان فرهنگی نه تنها یک امکان، بلکه ضرورت تاریخی برای حفظ معنای انسان در جهان معاصر تلقی می‌شود؛ ضرورتی که گفتگوی آزاد با سنت‌های فلسفی دیگر را جدی می‌گیرد و زمینه‌ساز بازسازی متقابل آن‌ها می‌گردد. به همین دلیل، تحلیل‌گران در این زمینه از "فرایند هرمنوتیک میان جایگاهی"^۸ یا "روند میان پارادایمی"^۹ سخن گفته‌اند، وضعیتی که در آن "هویت فلسفی خود همیشه در مواجهه با غیریت فلسفی دیگری خود را می‌سازد و بازسازی می‌کند" (Estermann, 2021: 90).

1. Raimon Panikkar (1819 – 2010)
2. Heinz Kimmerle (1930)
3. Ram Adhar Mall (1937 – 2021)
4. Franz Martin Wimmer (1942)
5. Raúl Fornet-Betancourt (1946)

6. Georg Stenger (1957)
7. Claudia Brickmann
8. diatopic hermeneutics
9. inter-paradigmatic

کیمرله^۱ بر این باور است که "میان فرهنگی بودن، امروزه به تمامی عرصه های زندگی ما نفوذ کرده است؛ از این رو، فلسفه باید در تمام حوزه ها میان فرهنگی شود تا بتواند ارتباط عملی خود را حفظ کند" (Chini, 2004: 122). به همین دلیل، او تأکید می کند که "باید روشی برای دیدار میان فرهنگ ها یافت که زمینه ساز شکوفایی یک جریان پویای دیالوگ و امکان تبادل بر پایه تنوع باشد بی آن که سنت های خاص در فرآیند یک همگون سازی فراگیر از میان بروند" (Kimmerle, 2005: 51).

مارتین ویمر در تحلیل نسبت میان فلسفه و فرهنگ تأکید دارد که فلسفه تلاشی برای پاسخ گویی به پرسش های بنیادین در حوزه های هستی شناسی، معرفت شناسی و اخلاق است؛ پرسش هایی که در هر فرهنگ به شیوه ای خاص و متمایز صورت بندی می شوند. از همین رو تصریح می کند: «هیچ فرضیه فلسفی را نباید نظریه ای موجه و قابل اتکا دانست، مگر آنکه در روند شکل گیری آن، افرادی از سنت های فرهنگی گوناگون مشارکت داشته باشند» (Wimmer, 2004: 50). این رویکرد ناظر به امکان شناسایی و تحلیل «اشتراکات» و «هم پوشانی های» میان فرهنگی در مفاهیم فلسفی است. در این چارچوب، فلسفه نه تنها در پی روشن سازی این مسائل است، بلکه می کوشد آن ها را متناسب با زمینه های فرهنگی متفاوت صورت بندی کند؛ به گونه ای که امکان نقد و بررسی آن ها در بستر دیالوژیک و بیناذهنی فراهم شود.

تحقق این هدف، مستلزم تعریف مفاهیم، گسترش استدلال ها، و تأمل روشمند در شیوه های دستیابی به شناخت و پرهیز از خطاست. با این حال، ویمر تصریح می کند که این تنها بخشی از حقیقت ماجراست. پاسخ هایی که به این پرسش های بنیادین ارائه می شوند، می توانند اشکال گوناگونی به خود گیرند؛ پاسخی که به نحوی بازتاب دهنده ساختارها و معنای درونی هر فرهنگ است. رام ادهار مال، فیلسوف هندی تبار ساکن آلمان، نیز بر همین نکته تأکید دارد و می نویسد: "فلسفه، فرآورده فرهنگی است، و هر فرهنگ، در بردارنده فلسفه است" (Mall, 1998: 54). از همین رو، آنچه پویایی و تداوم فلسفه را تضمین می کند، ظرفیت آن برای گفتگوپذیری است؛ همان گونه که ویمر از امکان "شنیدن صداهای دیگر" (Wimmer, 1998: 12) تا سطح پولی لوگ^۲ سخن می گوید.

مفهوم "مکان داشتنی مکان نداشته در هرمنوتیک میان فرهنگی" (Mall, 2005: 105)، که ادهار مال در اثر خود "خوانش میان فرهنگی هرمنوتیک هانس-گنورگ گادامر"^۴ مطرح می کند، بازتاب روشن از بنیان های نظری دیدگاه میان فرهنگی در باب فهم است. این مفهوم، که در پیوند ظریف با تجربه زیسته انسان در بسترهای متکثر فرهنگی معنا می یابد، به موقعیتی اشاره دارد که در آن، فاعل فهم در عین بی جایگاهی یا گسست از جایگاه سنتی خویش، به نحو دیگر در یک "جای" یا افق فرهنگی نوین حضور می یابد؛ گویی از خلال این گسست، گونه تعلق تازه شکل می گیرد.

ادهار مال، با اتخاذ رویکرد میان فرهنگی، استدلال می کند که امکان فهم متقابل نه بر اساس تعاریف خشک و پیش ساخته از فرهنگ، بلکه بر پایه نوعی "دانش ضمنی" استوار است؛ دانشی که از وضعیت های واقعی و مشترک میان افراد یا سنت ها بر می خیزد. این دانش ضمنی باید در قالب مفهومی و بیناذهنی درآید تا امکان بازنمایی و بازتاب آن در بافت های گوناگون فرهنگی فراهم گردد و نیز "درک خود در تلاش برای فهم دیگری مضاعف گردد" (مال، ۱۳۸۵: ۵۷).

برخی تحلیل گران بر این باور اند که ایده پارادوکسیکال "مکان داشتنی مکان نداشته" به نظر می رسد از مواجهه خلاقانه رام ادهار مال با هرمنوتیک انسان شناختی پلسنر الهام گرفته است، زیرا:

هلموت پلسنر در گوتینگن، مال را با انسان شناسی فلسفی آشنا کرد؛ رویکردی که به بررسی موقعیت انسان در جامعه از منظر

انسان شناختی می پردازد و بر پیوند تن و ذهن تأکید دارد. خیلی زود، میان این دو، رابطه ای الهام بخش شکل گرفت. هنوز هم

فلسفه پلسنر در کانون فعالیت های پژوهشی مال قرار دارد (Yousefi & Mall, 2005: 72).

ادبیات و پیشینه پژوهش

در اندیشه فلسفی معاصر، فلسفه میان فرهنگی، بویژه در قلمرو زبان آلمانی، به عنوان یک عرصه نوین و چالش برانگیز، در پی یافتن پاسخ هایی به مسائل اساسی روابط انسانی در دنیای متنوع و چندفرهنگی است. یکی از مباحث اساسی در این زمینه، ارتباط فلسفه میان

1. Heinz Kimmerle (1930)

2. Polylog (Eng: polylogue)

3. Orthafte Ortlosigkeit interkultureller Hermeneutik (Eng: situated unsituatedness in Intercultural Hermeneutics)

4. Hans-Georg Gadamer's Hermeneutik interkulturell gelesen (Eng: Hans-Georg Gadamer's Hermeneutics Read Interculturally) [2005]

فرهنگی با انسان شناسی فلسفی است. هلموت پلسنر، با معرفی مفهوم "برون مرکز بودن انسان"، به بازنگری در فهم انسان از خود و دیگری پرداخت و بدین سان بستر نظری را برای گفتگوهای میان فرهنگی بیشتر فراهم ساخت.

نظریه "موضع برون مرکزی" پلسنر به ریشه وضعیت وجودی انسان، جستجوی او برای معنا و افق‌های فراسوی زندگی اشاره می‌کند، یعنی کانون هستی انسان بیرون از خود او قرار گرفته است. این مفهوم به ما امکان می‌دهد تا نسبت به خویشتن و جهان پیرامون، نگاهی بیرونی و بازتابی داشته باشیم. چنین وضعیتی نشان می‌دهد که انسان، به عنوان موجود خود آگاه، می‌تواند از خود فاصله بگیرد و در موقعیت خویش در جهان تأمل کند. به عبارت دیگر، انسان‌ها برخلاف موجودات دیگر، از درون خود فاصله می‌گیرند و به گونه همزمان در جهان های بیرونی و درونی خود درگیر می‌شوند، چیزی که در تفکر پلسنر به عنوان ویژگی منحصر به فرد انسان تعریف می‌شود.

پلسنر بر آن بود که بنیان های حیات انسانی را از منظر پدیدارشناختی توصیف کند و انسان را موجودی می‌داند که از رهگذر "وضعیت بیرونی" (Plessner, 2019: 27) خود را برجسته می‌سازد. به این معنا که انسان‌ها فاقد مرکز مشخصی هستند و از خود بودن خود جدا شده اند، در حالی که موجودات غیرانسان به گونه کامل "متمركز" و در خانه خود قرار دارند. از این منظر، "خود" حیوانات غیرانسان هیچ‌گاه از بدن زیسته خود جدا نمی‌شود.

پلسنر بر این باور است که وظیفه ما بازآفرینی دیالوگ‌ها و بازخوانی مفاهیم بنیادی همچون "زندگی"، "زنده بودن" و "زنده" است، جایی که شواهد و پشتیبانی‌هایی که به صورت شهودی و تجربی در اختیار قرار دارند، می‌توانند مورد استخراج و تحلیل قرار گیرند. در این چارچوب، هدف تحلیل زندگی انسانی از منظر بدن زیسته است، برخلاف "راه حل های بی فرجام دوگانه انگاری" (سرل، ۱۳۸۲: ۱۸) که انسان را به ابعاد ذهنی و مادی، عینی و ذهنی، یا روحی و جسمانی تقسیم می‌کنند.

پلسنر در نقد دوگانه انگاری^۱ های سنتی‌ای که از پارادایم دکارتی به ارث رسیده است، تأکید کرده است که "این تفکیک میان علم طبیعی (اندازه‌گیری) و علم آگاهی و خودشناسی انسان، علم انسان‌شناسی را به اشتباه می‌برد" (Plessner, 2019: 65). او قصد ندارد این دوگانگی را به گونه کامل رد کند، بلکه هدف اش نشان دادن چگونگی همپوشانی این ابعاد است که تجربه زیسته انسان بر اساس آن‌ها شکل می‌گیرد. در نگاه پلسنر، "وجود انسانی به گونه همزمان شامل "جهان بیرونی و جهان درونی، هم‌زیست^۲ است" (Plessner, 2017: 15)، بنابراین، انسان به عنوان موجود بیولوژیکی، نه تنها در دنیای ذهنی، بلکه در پیوند با بدن زیسته و محیط بیرونی خود، تجربه‌ای متمایز از سایر موجودات می‌آفریند.

پلسنر تأکید می‌کند که هدف اصلی این انسان‌شناسی فلسفی، برجسته سازی وجود طبیعی زندگی انسانی از منظر زیست‌شناسی فلسفی است. به باور وی: "انسان توسط طبیعت زنده حمل می‌شود؛ هرچند که روحانی باشد، همچنان در سلطه آن باقی می‌ماند و از طبیعت نیروی لازم و ماده را برای هرگونه تعالی می‌گیرد" (Plessner, 2019: 71)، به سخن دیگر "ساختار یک انسان‌شناسی فلسفی به عنوان پیش‌زمینه نظری، مستلزم آن است که وضعیت های بنیادین هستی انسان، بویژه در بستر زندگی زیسته، مورد واکاوی قرار گیرد" (Plessner, 2019: 71).

از دیدگاه پلسنر، انسان موجودی است که نه تنها در وضعیت "میان بودگی" قرار دارد، بلکه همواره در حالت "برون مرکز بودن" خود، تجربه از "خود" و "دیگری" را می‌آزماید؛ تجربه که در شکاف میان "بدن زیسته" و "خود آگاهی" بازتاب می‌یابد. این ساختار دوسویه و باز انسان، که میان "درون" و "برون"، "خود" و "دیگری" در نوسان است، ظرفیت بنیادینی برای برقراری ارتباط میان فرهنگی فراهم می‌آورد. به همین دلیل، پلسنر از این "نقطه تماس" میان درون‌گرایی و برون‌گرایی در موجودات زنده به عنوان "مرز"^۳ یاد کرده است. در واقع، فلسفه پلسنر بر اساس تفکری از "مرز" شکل گرفته است که "او را به گونه پیوسته به بازاندیشی در باب میان فرهنگی بودن سوق داده است" (Dejung 2005, 95).

از این منظر، انسان‌شناسی فلسفی پلسنر نه تنها بستر نظری فهم رابطه میان "خویشتن" و "دیگری" را فراهم می‌آورد، بلکه افق جدیدی برای تأمل در تفاوت‌های فرهنگی و ضرورت گفتگوی سازنده میان آن‌ها می‌گشاید. این گشودگی در برابر تفاوت و تنوع، در واقع گسترش اندیشه انسان‌شناختی پلسنر است که بر ویژگی‌های سیال و ناتمام بودن هستی انسانی تأکید دارد.

1. Dualismus (Eng: Dualism)

2. Outer world and inner world, co-world (Eng: Außenwelt und Innenwelt, Mitwelt)

3. Grenze (Eng: Boundary)

بدین ترتیب، فلسفه میان فرهنگی همچون انسان شناسی فلسفی پلسنر در نظر گرفته می شود، زیرا تأکید او بر مرزهای میان "خود" و "دیگری"، "درون" و "برون" و گشودگی به تفاوت های فرهنگی، بستری مناسب برای تأمل در ارتباطات میان فرهنگی و فهم متقابل فراهم می آورد. از همین رو می توان مدعی شد که فلسفه پلسنر، با تکیه بر مفاهیم "مرز" و "فاصله"، می تواند به گونه مؤثر به گفتمان میان فرهنگی کمک کند و ابعاد تازه از آن را به نمایش بگذارد.

فلسفه میان فرهنگی: تاریخچه و زمینه های توسعه

فلسفه میان فرهنگی در حوزه آلمانی زبان، در آغاز در پی چالش های برخاسته از جهانی شدن و مواجهه با تنوع فرهنگی پدیدار شد و پاسخ نظری به بحران های هویتی و گفتمان های مرکزگرا بود. این جریان فلسفی در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی، بویژه در واکنش به مجموعه از تحولات جهانی، پرسش های معرفت شناختی و بحران های نظری در سنت فلسفه غربی شکل گرفت.

فلسفه میان فرهنگی عناصر و محتوای خود را از دو سرچشمه اساسی اخذ می کند: نخست، رجوع به میراث فلسفی در تاریخ اندیشه؛ و دوم، بهره گیری از دستاوردهای علوم انسانی و طبیعی. حوزه هایی چون فلسفه تاریخ، انسان شناسی فلسفی، جامعه شناسی، روان شناسی، زیست شناسی و انسان شناسی فرهنگی، که هر کدام به گونه در شکل گیری فضای تأملی این رویکرد مؤثر بوده اند و زمینه را برای گفتگوی میان رشته ای میان فلسفه و علوم انسانی فراهم ساخته اند. همچنان "نمایندگان اصلی فلسفه میان فرهنگی به صورت عمده به سه فیلسوف اصلی: پلسنر، یاسپرس^۱ و ماکس شرلر، استناد می کنند" (Jammal, 2012: 7). با توجه به این گفته مشهور هگل^۲ اندیشمند بزرگ فلسفه تاریخ، مبنی بر اینکه "فلسفه، زمانه خود را در تفکر در می یابد"^۳ (Münchow, 2022: 161)، فلسفه میان فرهنگی درک نوینی از نسبت میان تفکر و تاریخ عرضه می دارد. این فلسفه برخاسته از تأملات انفرادی در یک سنت خاص نیست، بلکه حاصل مشارکت فکری اندیشمندان از فرهنگ ها، زبان ها و افق های گوناگون است. از این رو، امکان دست یافتن به مفاهیم مشترک درباره مسائل معاصر، در بستر گفتگوی میان فرهنگی، بنیان عقلانی و توجیه نظری می یابد. فلسفه میان فرهنگی بر این اصل تأکید دارد که در طول تاریخ، فیلسوفان بسیاری با دغدغه های زمانه خود زیسته اند و مسائل اجتماعی و انسانی را به مثابه بخشی از فلسفیدن خود درک کرده اند. چنان که مرلو-پونتی^۴ خاطر نشان ساخته است: "فیلسوف همواره در دل تاریخ جای دارد" (مرلوپونتی، ۱۳۷۵: ۱۱۸)، حتی آنگاه که به امر مطلق یا فرازمانی می اندیشد، از افق تاریخی خود فراتر نمی رود. از این رو، پرسش از "زمانه" و "مطالبه آن از ما" یکی از مدخل های اصیل تفکر فلسفی تلقی می شود بدین سان، هیچ فلسفه را نمی توان به عنوان پاسخ نهایی و کامل به مسائل بشر تلقی کرد؛ با این حال، برخی فلسفه ها پژواک ضرورت ها، خواست ها و رنج های دوران خود هستند. از این منظر، فلسفه میان فرهنگی را می توان همچون صدای همنا با دغدغه های عصر حاضر شنید؛ صدایی که فراخوانی برای بازاندیشی درباره جایگاه "تفاوت"، "دیگری"، و امکان گفتگوی معنادار میان سنت ها و فرهنگ هاست. تحولات اساسی در سنت فلسفه غرب، این مسیر را هموارتر ساخته است: نیچه^۵ با طرح مسئله نیهیلیزم^۶، فرگه^۷ با مفهوم نگاری^۸، ویتگنشتاین^۹ با نظریه "بازی زبانی"^{۱۰}، هایدگر^{۱۱} با ایده "پایان متافیزیک"^{۱۲}، آدورنو^{۱۳} با "دیالکتیک منفی"^{۱۴}، فوکو^{۱۵} با تحلیل قدرت / گفتمان^{۱۶}، گادامر با "دایره هرمنوتیکی"^{۱۷}، دریدا با مفهوم^{۱۸} "تفاوت"^{۱۹}، هر یک در بازگشایی فلسفه به سوی تجربه های دیگر و عبور از خودمحوری فرهنگی نقش داشته اند.

همزمان، دگرگونی های جهانی نیز به این جریان قوت بخشیده اند، آن گونه که کلاوس باده^{۲۰} اشاره می کند، امروزه "انسان ها از مرزها می گذرند و مرزها نیز از انسان ها عبور می کنند"^{۲۱} (Bade, 2018: 207). در چنین جهانی، مفاهیمی همانند "فرهنگ جهانی" و "جهانی شدن" نه تنها واجد تمایلات همگون ساز، بلکه حامل بارهایی از تفاوت، تنش و گسست نیز هستند.

1. Karl Jaspers (1883 - 1969)

2. Georg Wilhelm Friedrich Hegel (1770 - 1831)

3. Philosophie ist ihre Zeit in Gedanken erfaßt (Eng: philosophy is its time apprehended in thoughts)

4. Maurice Merleau-Ponty (1908 - 1961)

5. Friedrich Nietzsche (1844 - 1900)

6. nihilism

7. Gottlob Frege (1848- 1925)

8. Begriffsschrift (Eng: conceptual notation or concept-script)

9. Wittgenstein (1889-1951)

10. Sprachspiel (Eng: Language-game)

11. Martin Heidegger (1889 - 1969)

12. Ende der Metaphysik (Eng: End of Metaphysics)

13. Theodor W. Adorno (1903 -1969)

14. negative dialektik (Eng: negative dialectics)

15. Michel Foucault (1926 - 1984)

16. Macht / Diskurs (Eng: power/discourse)

17. Hermeneutischer zirkel (Eng: Hermeneutic Circle)

18. Jacques Derrida (1930- 2004)

19. différence/différance (Eng: différence/différance)

20. Klaus Jurgen Bade (1944)

21. Menschen über Grenzen - Grenzen über Menschen (Eng: People over borders - Borders over people)

فلسفه میان فرهنگی به عنوان واکنشی به این پیچیدگی‌ها ظهور کرده است. اندیشمندانی که به این رویکرد پرداخته اند، به خوبی از تحولات جدید در عرصه‌های اقتصاد، سیاست، فرهنگ و روابط اجتماعی آگاه بوده اند. در جهانی که هویت‌ها به گونه سیال و برساخته در تعامل با یکدیگر شکل می‌گیرند، مفهوم فرهنگ ناب و خالص به چالش کشیده می‌شود و ضرورت گفتگو، همزیستی و مدارای فرهنگی "در فضای باز همسخنی" (پالمر، ۱۳۸۲: ۲۱۹) بیش از پیش احساس می‌گردد.

در همین زمینه، این فلسفه با سه معضل کلان جهان معاصر نیز پیوند می‌یابد: نخست، نگاه سلسله مراتبی به فرهنگ‌ها که ریشه در سنت‌های استعماری دارد و همچنان در بسیاری از گفتمان‌های فلسفی و اجتماعی به گونه ضمنی بازتولید می‌شود؛ دوم، تهدید نژادپرستی که در بستر بحران‌های اجتماعی، مهاجرتی و اقتصادی به آشکال نو پدید سر بر آورده است؛ و سوم، خطر گفتمان‌های تکفیری که در عرصه‌های مذهبی، سیاسی و فرهنگی، با "توهم هویت یگانه" (Sen, 2006: 18) و طرد "دیگری"، امکان گفتگو و تفاهم را از میان می‌برند و بسترهای خشونت‌های نمادین یا واقعی را فراهم می‌سازند. فلسفه میان فرهنگی در مواجهه با این چالش‌ها، می‌کوشد تا "دیگری" را نه تهدید، بلکه امکانی برای بسط افق فهم و بازشناسی خویش در آینه تفاوت‌ها تلقی کند.

کاوش در مفاهیمی همچون "بازی‌های زبانی" و نظریه "شبهات خانوادگی" در اندیشه ویتگنشتاین، "تاریخندی فهم" و مفهوم "بازی" در هرمنوتیک گادامری، و همچنین بازخوانی نظریه "برون مرکز بودن" انسان در چارچوب "چرخش حیاتی" از منظر هلموت پلسنر - که بر امکان صورت‌بندی نوعی "هرمنوتیک بیان ناپذیری‌های غیرزبانی" تأکید می‌کند - همگی رویکردهایی را نمایان می‌سازند که زمینه درخور برای تأمل نو درباره درهم تنیدگی پیچیده میان امر خویش و امر بیگانه در بستر میان فرهنگی فراهم می‌آورند. پلسنر بر این باور است که باید پیاموزیم تا "امر بیگانه را با چشمان دیگر بنگریم" (Plessner, 1982: 171)، نگاهی که:

"میان" را به موضوع ویژه‌ای تبدیل می‌کند، و از هر گونه مرکزگرایی سر باز می‌زند، چیزی که در فلسفه وی [پلسنر] قابل بازیافت است. از همین رو آثار پلسنر در مقایسه با سایر پدیدارشناسی‌های بیگانگی به گونه خاص در خور توجه واقع شده اند (Felgenhauer, 2020: 259).

این توجه به مسئله، تلاش‌های نظری اندیشمندانی چون فرانتس مارتین ویمر، هاینتس کیمرله، رام آدهار مال، رایمون پانیکار و بتانکور را در قالب فلسفه میان فرهنگی به ثمر نشانده است. افزون بر این، زمینه‌های مفهومی آن به گونه غیرمستقیم از سنت پدیدارشناسی و نقد هستی‌شناسی هایدگر نیز الهام گرفته‌اند، چنان که کیمرله تصریح کرده است: "جهت‌گیری بنیادین فلسفه میان فرهنگی در امتداد همان خطی قرار دارد که نقد هایدگر از متافیزیک دنبال می‌کند" (Kimmerle, 2000: 46).

انسان‌شناسی "برون مرکز" در نظریه پلسنر، بویژه در تلاش او برای فهم جایگاه انسان در مواجهه با دیگری، چشم‌اندازهایی نو برای تأمل درباره موقعیت انسان در جهان چندآوا، چندمعنا و چندمرکز را می‌گشاید؛ جهانی که در آن، فهم "خود" مستلزم عبور از مرزهای فرهنگی، زبانی و مفهومی است، به گونه که ساختارهای هویتی و ادراک‌های متفاوت را شکل می‌دهند، چیزی که برای "غلبه بر فاصله‌های فرهنگی در مکان‌های متفاوت" (Panikkar, 1988: 130) مهم به شمار می‌رود. این مسیر فکری تا "فلسوفان تفاوت" گسترش می‌یابد، اندیشمندانی چون لویناس^۷، فوکو^۸، دلوز^۹، لیوتار^{۱۰}، دریدا^{۱۱}، کریستوا^{۱۲} و ایریگاری^{۱۳}، که پیش از هرگونه سامانه فلسفی جامع و فراگیر، به مفهوم "دیگری" روی آورده‌اند. برای این فیلسوفان، "دیگری" نه تنها در قالب "غیریت آینه‌وار" خویش‌ستن، بلکه به عنوان موجود مستقل و اصیل درک می‌شود. از این رو، این متفکران، فلسفه تفاوت را به مثابه همسویی با فلسفه میان فرهنگی در تحول نوین فلسفه درک کرده‌اند.

اندیشمندان فلسفه میان فرهنگی بر این نکته تأکید دارند که گفتگو و تفاهم میان فرهنگی مستلزم بازنگری عمیق در مفاهیم بنیادینی چون زبان، تاریخ و زمان است. در این چارچوب، فلسفه میان فرهنگی به گونه اساسی به چگونگی برقراری ارتباط میان فرهنگ‌ها، شناخت و

1. Familienähnlichkeit (Eng: Family resemblance)
2. Geschichtlichkeit des Verstehens (Historicity of understanding)
3. vital turn
4. inter
5. The Philosophers of Différance
6. Emmanuel Levinas (1906–1995)

7. Michel Foucault (1926–1984)
8. Gilles Deleuze (1925–1995)
9. Jean-François Lyotard (1924–1998)
10. Jacques Derrida (1930–2004)
11. Julia Kristeva (born 1941)
12. Luce Irigaray (born 1930)

فهم "دیگری"، و پذیرش تفاوت ها می پردازد. از این رو، فلسفه میان فرهنگی تنها یک شاخه نوظهور در درون فلسفه نیست؛ بلکه در پی آن است که فلسفه در بستر وضعیت میان فرهنگی عصر حاضر، خودآگاهی و خودسنجی نوینی بیابد که بازتاب دهنده تحولات عمیق فکری و فرهنگی باشد.

انسان‌شناسی فلسفی پلسنر و "برون مرکز بودن"

هلموت پلسنر در کتاب خود، "سطوح ارگانیک و انسان: درآمدی بر انسان‌شناسی فلسفی"^۱، انسان را موجود بی‌پایان و ناتمام می‌بیند که همواره از موقعیت برون مرکز به خود نگاه می‌کند، ایده‌ای که پلسنر در برابر دیدگاه‌های طبیعت‌گرایانه و تقلیل‌گرایانه ارائه می‌دهد و تأکید دارد که انسان هیچ‌گاه نمی‌تواند به گونه کامل خود را در یک موقعیت ویژه قرار دهد. این ویژگی انسان که به نام "برون مرکز بودن" شناخته می‌شود، به انسان این امکان را می‌دهد که همواره در جستجوی "خود" و "دیگری" باشد و در فرآیند تأویل و درک از خود و دیگران قرار گیرد. این مفهوم به ویژه در زمینه فلسفه میان فرهنگی اهمیت دارد، چرا که اساس گفتگوی میان فرهنگی نوعی برهم‌کنش ارتباطی برای درک و پذیرش دیگران برای پولیفونی^۲ است. در واقع، انسان‌شناسی پلسنر با تأکید بر جایگاه برون مرکزی انسان، نشان می‌دهد که انسان‌ها نمی‌توانند به گونه کامل از تفاوت‌ها و دیگران جدا شوند، بلکه همیشه در فرآیند ارتباط با دیگری قرار دارند، از همین رو تأکید می‌شود که:

فرهنگ‌ها با یکدیگر در تماس هستند و همیشه از راه تماس فرهنگ‌های ابتدایی با فرهنگ‌های برتر زوال نمی‌یابند. در این فرآیند، رابطه از باروری و غنی‌سازی متقابل و تداوم در تبادل فهم برقرار می‌شود و این به لطف ریشه انسانی مشترکی است که همواره خود را اثبات می‌کند و در این تعاملات پیوسته نوسازی می‌شود (Boccignone, 2014: 181).

میراث پلسنر در تفکر معاصر حوزه آلمانی زبان

در آلمان معاصر، اندیشمندان بسیاری به توسعه نظریات پلسنر پرداخته‌اند. این اندیشمندان با بسط مفاهیم پلسنر، به ویژه مفهوم "برون مرکز بودن"، تلاش کرده‌اند تا چارچوب‌هایی برای فهم و گفتگوی میان فرهنگی ایجاد کنند. کریستوف دیونگ^۳ فیلسوف اجتماعی برجسته سده بیستم در اثرش "هلموت پلسنر: خوانش میان فرهنگی"^۴، پلسنر را به عنوان پیشگام نوعی دانش فلسفی نوین معرفی می‌کند؛ دانشی که "میان‌فرهنگی بودن" را در کانون انسانیت قرار می‌دهد. او تأکید می‌ورزد که آثار پلسنر باید از منظر خوانش میان فرهنگی تحلیل شوند. به گفته وی: "پرسش این است که آیا انسان‌شناسی فلسفی پلسنر می‌تواند پاسخی برای مسئله حیاتی میان فرهنگی بودن ارائه دهد؟ پاسخ به این پرسش سخت و اضطراب‌آور، به گونه محتاطانه اما آکنده از قدردانی: آری، است" (Dejung, 2005: 11).

کاترین فلگنهاور^۵ پژوهشگر فلسفه میان فرهنگی و انسان‌شناسی فلسفی در مقاله تحت عنوان "با چشمان دیگر - امر بیگانگی در گفتمان میان فرهنگی"^۶، از انسان‌شناسی پلسنر به عنوان فلسفه اصیل و میان‌فرهنگی یاد کرده است. به گمان وی پدیده "بیگانگی" موضوع مهم برای فلسفه میان فرهنگی است. او با بهره‌گیری از فلسفه طبیعت پلسنر، به ویژه مفهوم "مرز محسوس"^۷ [مرز هستی‌مندی تنانه]^۷ که مختص موجودات زنده است، نشان می‌دهد که چگونه می‌توان "بین"^۸ در فلسفه بینا فرهنگی را به عنوان فضایی برای مواجهه خود و دیگری در نظر گرفت.

یورگن بولتن^۹ در مقاله تحت عنوان "عدم وضوح و چندمعنایی: توانش میان فرهنگی"^{۱۰}، که در مجموعه "چشم‌اندازهای توانش میان فرهنگی"^{۱۱} منتشر شده است، از پیوند فلسفه میان فرهنگی و منطق فازی^{۱۲} سخن به میان آورده و اشاره کرده است که تلاش‌ها برای

1. Die Stufen des Organischen und der Mensch (Eng: The Levels of the Organic and the Human) [1928]

2. پولیفونی (Polyphonie) واژه موسیقایی و به معنای چندآوایی است.

3. Christof Dejung (1968)

4. Helmut Plessner interkulturell gelesen (Eng: Helmut Plessner: Intercultural Reading) [2005]

5. Katrin Felgenhauer

6. Mit anderen Augen – Fremdes im interkulturellen Diskurs (Eng: With Different Eyes: The Foreign in Intercultural Discourse) [2020]

7. Grenze der leiblichen Existenz (Eng: the boundary of embodied existence)

8. inter

9. Jürgen Bolten (1955 – 2023)

10. Unschärfe und Mehrwertigkeit: Interkulturelle Kompetenz vor dem Hintergrund eines offenen Kulturbegriffs (Eng: "Blur and Ambiguity: Intercultural Competence in the Context of an Open Concept of Culture") [2011]

11. Perspektiven interkultureller Kompetenz (Eng: Perspectives of Intercultural Competence)

12. Fuzzy - Logik (Fuzzy Logic)

روشن‌سازی مفاهیم "فرهنگ" و "توانش میان فرهنگی" بیشتر تحت تأثیر تفکر "یا-یا" قرار دارد، چیزی که این گفته را در ذهن تداعی می‌کند: "هیچ امر مسلم و ناظر به واقع در باره معنای آنچه سخنگو بر زبان می‌آورد وجود ندارد" (براون و دیگران، ۱۳۸۳: ۲۵۵)، از همین رو او منطق فازی را پیشنهاد می‌کند که به جای تعیین مرزهای قطعی، به پذیرش پیچیدگی‌ها و درجات مختلف توجه دارد. استدلال بولتن این است که منطق فازی می‌تواند به گونه مؤثر با فلسفه میان فرهنگی پیوند پیدا کند و به درک پیچیدگی‌های تعاملات فرهنگی یاری برساند. او تصریح کرده است:

در فلسفه میان فرهنگی، مفاهیمی مانند فرهنگ و توانش میان فرهنگی همیشه در چارچوب طبقه‌بندی‌های قطعی یا دوگانه (مثل درست/ غلط یا خود/ دیگری) نمی‌گنجد. منطق فازی، که به درجات مختلف حقیقت توجه دارد، می‌تواند به عنوان ابزاری برای پذیرش و درک چندمعنایی‌ها و ابهامات موجود در فرهنگ‌ها و تعاملات انسانی استفاده شود. این رویکرد امکان می‌دهد که ما مفاهیم فرهنگی را به جای ساده سازی در قالب دوگانگی‌ها، به عنوان درجاتی از حقیقت و تفاوت در نظر بگیریم، که در تعاملات میان فرهنگی انعطاف‌پذیری و دقت بیشتری ایجاد می‌کند (Bolten, 2011: 57).

بدین سان، روشن می‌شود که هر نظریه‌ای بر شالوده تأویل استوار است و تنها در پیوند با ارجاع به داده‌ها می‌تواند توجیه‌پذیر گردد - امری که هیلاری پاتنم^۱، فیلسوف تحلیلی معاصر، نیز بر آن تأکید ورزیده است؛ چنان‌که می‌گوید:

ما با دانشی سروکار داریم که لبه‌هایی خاکستری دارد، لبه‌هایی که از واقعیت‌های سیاه و قرارداد‌های سفید رنگ گرفته‌اند. با این حال، به گمان من، دلیل استوار در دست نداریم که بتوان بر اساس آن نتیجه گرفت که در این بافته بی‌تردید تار و پودهایی که سراسر سیاه یا سراسر سفید باشند را از یکدیگر بازشناخت (Putnam, 2002: 138).

کتاب "میان فرهنگی: درجات ارگانیک پلسنر در زمینه تاریخی- فرهنگی"^۲ با تمرکز بر مفهوم "درجات ارگانیک"، تلاش می‌کند تا اندیشه پلسنر را در زمینه "تعارضات بین علوم انسانی و علوم طبیعی" بازخوانی کند. نویسندگان کتاب، پلسنر را به مثابه نماینده برجسته "فلسفه طبیعت، یا دقیق‌تر، زیست فلسفه"^۳ معرفی می‌کنند، دانشی که او آن را به عنوان زیربنای انسان‌شناسی خود توسعه داده است. در این بازخوانی، اصول بنیادین فلسفه او در نسبت با پیامدهای علوم زندگی مدرن تحلیل می‌شوند. رویکرد پلسنر، که ناظر بر عبور از شکاف میان طبیعت و فرهنگ است، می‌تواند "به موضوع جذابی برای پژوهش تاریخی و بویژه، پژوهش سیستماتیک تبدیل شود و بستر مفهومی برای اندیشه میان فرهنگی فراهم آورد" (Köchy & Michelini, 2015: 9).

یواخیم فیشر^۴ نظریه پرداز معاصر اجتماعی آلمانی در کتاب اش "جایگاه مندی برون مرکزی: مطالعاتی در باب هلموت پلسنر"^۵، بویژه در فصل "تئوری‌های پلورالیزم درونی ذهن یا فرهنگ: کاسیرر^۶، شلر^۷، پلسنر^۸؛ آرای میان فرهنگی پلسنر را در ارتباط با مفهوم "جایگاه مندی برون مرکزی" مورد بررسی قرار می‌دهد. وی در این بخش به تحلیل تطبیقی دیدگاه‌های پلسنر با سایر متفکران می‌پردازد و بویژه بر این نکته تأکید می‌ورزد که پلسنر در نظریه "سه شکل معناگذاری حواس (هندسه، زبان و موسیقی) به گونه ویژه در پی معرفی پلورالیزم ذهنی است و بر ابعاد مختلف تجربه انسانی تأکید می‌کند" (Fischer, 2016: 16).

فیشر در این فصل نشان می‌دهد که پلسنر چگونه با طرح مفهوم "جایگاه مندی برون مرکزی"، انسان را به عنوان موجودی تحلیل می‌کند که به گونه هم‌زمان در درون و بیرون فرهنگ خود قرار دارد. پلسنر با بهره‌گیری از این مفهوم، تمایز بنیادین انسان از سایر موجودات زنده را برجسته می‌سازد؛ چراکه انسان قادر است از موقعیت خود فاصله بگیرد، و این توانایی فاصله‌گذاری، امکان تفکر انتقادی و شکل‌گیری روابط اجتماعی پیچیده‌تر را فراهم می‌آورد. به این معنا که "هرگونه رفتار انسانی تنها در تعامل پویا با محیط پیرامونی‌اش قابل فهم است؛

1. Hilary Putnam (1926-2016)

2. Zwischen den Kulturen. Plessners 'Stufen des Organischen' im zeithistorischen Kontext (Eng: Between the Cultures. Plessner's 'Stages of the Organic' in the Context of Contemporary History) [2015]

3. Biophilosophie (Eng: Biophilosophy)

4. Joachim Fischer (1951)

5. Exzentrische Positionalität. Studien zu Helmuth Plessner (Eng: Excentric Positionality. Studies on Helmuth Plessner) [2016]

6. Ernst Cassirer (1874 - 1945)

7. Max Scheler (1874 - 1928)

8. Theorien der inneren Pluralität des Geistes oder der Kultur: Cassirer, Scheler, Plessner (Eng: Theorien der inneren Pluralität des Geistes oder der Kultur: Cassirer, Scheler, Plessner)

و هر کنش، پاسخی تنیده در تنش و پرسشگری نسبت به موقعیتی است که در آن پدید می آید" (Fischer, 2018: 174). فلگنهاور تصریح کرده است که رویکرد پلسنر به مرزهای قابل مشاهده که تنها به موجودات زنده اختصاص دارد، این امکان را فراهم می آورد تا فلسفه میان فرهنگی به گونه سیستماتیک به عنوان فضایی برای تعامل میان "خود" و "بیگانه" مورد بررسی قرار گیرد. از این رو، برای درک این مرزها، باید بیاموزیم که با "چشمان دیگری به جهان بنگریم". پلسنر این دیدگاه را با ادعایی پیوند می دهد که از محتوای میان فرهنگی برخوردار است، چنانچه گفته است: "اگر فلسفه امروز بخواهد چیزی فراتر از یک دسپلین آکادمیک مطرح باشد، باید به گونه بنیادی برای بیگانه گشوده باشد" (Felgenhauer, 2020: 257)، زیرا به باور او "بیگانه را نمی توان شکست داد یا به تصرف در آورد، بیگانه تهدید نیست، بلکه باید آن را به عنوان پیش شرط اساسی تمامی فهم های واقعی به رسمیت شناخت" (Felgenhauer, 2020: 269)، چیزی که حکایت از گشودگی نسبت به پدیدارها دارد و فضای گفتمان میان فرهنگی به دنبال دیالوگ با بیگانه را از ما می خواهد. در مجموعه با عنوان "انسان شناسی فلسفی به مثابه پراتیک میان رشته ای"^۱، از انسان شناسی فلسفی پلسنر به عنوان یکی از بسترهای نظری مهم در شکل گیری اندیشه میان فرهنگی یاد شده و نقش او در کنار دو متفکر دیگر، یعنی ماکس شلر^۲ و نیکلای هارتمان^۳، به گونه برجسته تحلیل گردیده است. از نگاه نویسندگان این مجموعه:

اهمیت این سه تن نه تنها در آن است که آنان از پیشگامان انسان شناسی فلسفی به شمار می روند، بلکه در این واقعیت نیز نهفته است که آن ها بنیان گذاران نوعی انسان شناسی میان رشته ای بوده اند؛ و همین ویژگی، آن ها را به شریکان ایده آل برای گفتگو پیرامون پرسش های اساسی دوران معاصر و آینده بدل می سازد (Dzwiza & Speer, 2021: IX).

این مجموعه به شیوه منسجم و تحلیلی نشان می دهد که چگونه سه متفکر برجسته دانشگاه کلن (شیلر، هارتمان و پلسنر)، که پس از جنگ جهانی اول بازتأسیس شده بود، گفتگوی میان رشته ای و پایدار را بنیان نهادند؛ گفتگویی که نه تنها در حوزه خودش، بلکه در گستره بین المللی، بازتاب داشته است. در این میان، می توان به مقاله رالف بکر^۴ با عنوان "سوژه میان فرهنگی: مبانی انسان شناختی و رسانه ای تفاوت فرهنگی انسان در آثار ویلهلم فون هومبولت و هلموت پلسنر"^۵ اشاره کرد. این نوشتار که در مجموعه "ایده تساهل در فلسفه میان فرهنگی"^۶ منتشر شده است، او که در زمینه رسانه و فرهنگ پژوهش می کند، به بررسی سوژه میان فرهنگی می پردازد. رالف بکر در بررسی خود به این نتیجه می رسد که:

هومبولت^۷ به بررسی "تفاوت ساختارهای زبانی انسان و تأثیر آن بر تحول ذهنی نوع بشر" (عنوان اثر اصلی او) می پردازد، و پلسنر به شرایط انسان شناختی (در چارچوب شرایط انسانی) آن دسترسی واسطه ای - رسانه ای به واقعیت علاقه مند است که گوناگونی شیوه های بیان اشکال مختلف زندگی انسانی را پدید می آورد. از اینجا روشن می شود که هومبولت و پلسنر ما را به پدیدارهای بنیادینی بازمی گردانند که نه تنها در تنوع فرهنگ ها، بلکه پیش تر در نسبت انسان با خود و با جهان ریشه دارند. همان گونه که هومبولت از بیان زبانی آغاز می کند، در انسان شناسی پلسنر نیز پیوند بدن مند انسان نقش اساسی دارد (Yousefi & Fischer, 2005: 14).

بکر نشان می دهد که چگونه این دو متفکر، بر بستر مفاهیم انسان شناختی و امکان های بیانی انسان، به فهم ژرف تر از تفاوت فرهنگی نائل می شوند؛ تحلیلی که برای بازاندیشی در مفهوم تساهل در بستر فلسفه میان فرهنگی، افق تازه می گشاید و زمینه ساز درک انتقادی از روابط میان فرهنگ ها می گردد.

خوانشی از امکان گفتگوی میان فرهنگی بر اساس مفهوم برون مرکز بودن انسان

مفهوم "برون مرکز بودن" پلسنر به گونه ویژه در تحلیل امکان گفتگوی میان فرهنگی اهمیت دارد. این مفهوم به این معناست که انسان ها به گونه طبیعی از یک موقعیت مرکزی و محدود خود فراتر رفته و همواره درگیر فرآیند تأویل و درک دیگری هستند. در جهان

1. Philosophische Anthropologie als interdisziplinäre Praxis (Eng: Philosophical Anthropology as an Interdisciplinary Praxis).

2. Max Scheler (1874–1928)

3. Nicolai Hartmann (1882–1950)

4. Becker Ralf (1975)

5. Das interkulturelle Subjekt. Die anthropologischen und medialen Grundlagen der kulturellen Verschiedenheit des Menschen bei Wilhelm von

Humboldt und Helmuth Plessner (Eng: The Intercultural Subject: The Anthropological and Medial Foundations of Human Cultural Difference in Wilhelm von Humboldt and Helmuth Plessner) [2003]

6. Die Idee der Toleranz in der Interkulturellen Philosophie (Eng: The Idea of Tolerance in Intercultural Philosophy)

7. Wilhelm von Humboldt (1767–1835)

چند فرهنگی معاصر، جایی که تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی به گونه‌ی فزاینده‌ی برجسته شده است، گفتگوی میان فرهنگی نه تنها ضرورت اخلاقی یا اجتماعی، بلکه ضرورت وجودی برای انسان‌ها به‌شمار می‌آید. از این رو، گفته می‌شود که انگیزه گفتگو تنها به فرآیند "دانستن" محدود نمی‌شود، بلکه به عنوان یک امر هستی‌شناختی نیز مطرح است که در ارتباط با "من-تو" نمود می‌یابد؛ "تویی که همه توهای دیگر را در نظر می‌گیرد" (بوبر، ۱۳۸۶: ۱۲۳) و زمینه‌های "بینامتنیت" را فراهم می‌آورد.

در این بستر، "برون مرکز بودن" به عنوان ویژگی انسان، امکان درک و پذیرش "دیگری" را فراهم می‌آورد. انسان‌ها از این جایگاه می‌توانند به فرهنگ‌ها و دیدگاه‌های مختلف توجه کنند و درک نمایند که هر فرهنگ از موقعیت "خود" و "دیگری" تأویل می‌شود. از این طریق، آنان می‌توانند در تعامل با یکدیگر، مسیرهای جدیدی برای فهم و گفتگو در عرصه‌های فلسفی، اخلاقی و هستی‌شناختی بکشایند که فضای پویا برای تکامل انسانی و گسترش دایره فهم و تجربه مشترک ایجاد می‌کند.

مبانی نظری تحقیق

در بررسی "نسبت فلسفه میان فرهنگی با انسان شناسی پلسنر"، مفهوم کلیدی و برجسته همانا "جایگاه برون مرکزی" انسان است. پلسنر، در مخالفت با نگرش‌های طبیعت‌گرایانه و تقلیل‌گرایانه، انسان را موجودی تعریف می‌کند که از "موقعیت برون مرکز" برخوردار است. این موقعیت بدین معناست که انسان هیچ‌گاه قادر به قرار گرفتن در موقعیت‌های محدود و خاص نیست و همواره نگاهی بیرونی به خود و جهان دارد. از آنجایی که انسان در هر موقعیتی از زاویه بیرونی به جهان و خود می‌نگرد، این ویژگی به او این امکان را می‌بخشد که "دیگری" را درک کرده و "خود" را در موقعیت‌های متنوع و گوناگون فرهنگی، اجتماعی یا تاریخی قرار دهد. در این گشودگی به سوی دیگران و فرهنگ‌های مختلف، انسان به واسطه دیدگاه برون مرکزی به فهم عمیق‌تری از تفاوت‌ها و شباهت‌های انسانی دست می‌یابد. در این چارچوب، فلسفه میان فرهنگی که در پی رسیدن به درک دوسویه میان فرهنگ‌هاست، با بهره‌گیری ویژه از مفهوم "برون مرکز بودن انسان" در منظومه فکری هلموت پلسنر، زمینه‌ای فراهم می‌سازد تا آدمیان با گذر از مرزهای تنگ فردی، تاریخی و فرهنگی، چشم‌اندازهای تازه‌ای از شناخت تنوع و گوناگونی انسانی را پیش روی خود بکشایند. بر این بنیاد، مفهوم "برون مرکزی" نه تنها به عنوان یکی از پایه‌های انسان‌شناسی فلسفی پلسنر شناخته می‌شود، بلکه می‌توان آن را ابزار اندیشگی و سودمند برای گشودن راه‌های گفتگوی میان فرهنگی و رویکردهای ژرف‌تر به دیگری دانست.

در این نگاه، انسان به عنوان موجودی که همواره در موقعیت برون مرکز قرار دارد، قادر است تفاوت‌ها را درک کرده و آن‌ها را بپذیرد. این موقعیت، انسان را به سوی فهم عمیق‌تر از "دیگری" هدایت می‌کند و او را قادر می‌سازد که خود را در موقعیت‌های گوناگون فرهنگی، اجتماعی و تاریخی قرار دهد. از این رو، گفتگوی میان فرهنگی تنها به عنوان یک امر اخلاقی یا فرهنگی مطرح نمی‌شود، بلکه به یک ضرورت وجودی بدل می‌گردد که ریشه در سرشت انسانی دارد.

در واقع، امکان گفتگوی میان فرهنگی نه تنها برای شناخت و درک متقابل فرهنگ‌ها، بلکه برای تحقق انسانیت انسان‌ها در جهان چند فرهنگی و پیچیده ضروری است. این امر نه تنها بر نیاز به همزیستی مسالمت‌آمیز میان انسان‌ها تأکید دارد، بلکه بستر اصلی برای شکل‌گیری هویت‌های انسانی پویا و منعطف را فراهم می‌آورد. در این صورت، باید به وسوسه‌های "یکسان‌سازی" توجه داشت؛ پدیده‌ی که به تعبیر هانا آرنه^۱، "با چیرگی تمام می‌کوشد انسان‌ها را به صورتی سازمان دهد که تکرار و تمایز نامحدودشان از بین برود و کل انسانیت به صورت فردی واحدی درآید" (آرنه، ۱۳۹۸: ۲۶۲). ناسیونالیسم نوین، افراط‌گرایی مذهبی و نژادپرستی، همگی تمایلات و وسوسه‌هایی هستند که انسان‌ها را به سوی یکسان‌سازی فرهنگی سوق می‌دهند. این خطرات، که "هیچ‌گونه نقد و سنجشی را مجاز نمی‌شمارند" (پوپر، ۱۳۷۷: ۱۰۵۰)، افزون بر انکار تنوع فرهنگی، به ترویج ایدئولوژی‌های یوتوپایی و تجویز خشونت نیز می‌انجامند. چنین فرآیندی نه تنها برای "هرمنوتیک فرهنگ‌ها" تهدید جدی به‌شمار می‌آید، بلکه هویت‌های خاکستری تمدن‌ها را نیز با چالش‌های برخورد‌های تمامیت‌خواهانه روبرو می‌کند.

روش تحقیق

روش این تحقیق، کیفی و مبتنی بر تحلیل نظری متون فلسفی است. این مقاله با بهره‌گیری از روش‌شناسی کیفی و تحلیل متون فلسفی، نشان می‌دهد که فلسفه میان فرهنگی، در عین حال که موضوع فرهنگی و اخلاقی به نظر می‌رسد، در حقیقت ریشه‌های عمیق‌تری در

1. intertextualität (intertextuality)

2. Hannah Arendt (1906 - 1975)

ساختارهای بنیادین انسان‌شناختی و وجودی دارد. از این منظر، نظریات پلسنر به ویژه در زمینه انسان‌شناسی فلسفی، به عنوان یکی از مبانی برای فهم ماهیت و لزوم گفتگوهای میان فرهنگی در دنیای پیچیده و متکثر کنونی، قابل بررسی و توسعه هستند.

در این پژوهش، مطالعه و تحلیل آثار هلموت پلسنر و دیگر اندیشمندان فلسفی مانند مارتین ویمر، پانیکار، کیمرله، آدهار مال، بتانکور و پژوهشگران فعال در حوزه فلسفه میان فرهنگی، به بررسی نسبت انسان‌شناسی پلسنر با فلسفه میان فرهنگی پرداخته شده و نحوه بسط مفاهیم پلسنر در این زمینه مورد تحلیل قرار گرفته است. روش تحقیق مبتنی بر استخراج و تحلیل مفاهیم کلیدی از متون فلسفی است که به گونه مستقیم با مسئله گفتگوی میان فرهنگی و انسان‌شناسی ارتباط دارند.

یافته‌های تحقیق

۱. پلسنر با طرح مفهوم "برون‌مرکزبودن" انسان، امکان مواجهه با دیگری را بخشی ذاتی از وجود انسانی می‌داند. این ویژگی به انسان توان می‌دهد نه تنها از مرزهای تنگ موقعیت خود فراتر رود، بلکه با حفظ فاصله، در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی وارد گفتگو با دیگران شود. از نظر پلسنر، منطبق جامعه مدرن، منطبق فاصله است؛ چرا که آزادی، بدون وجود فاصله‌ای میان افراد و بدون رعایت آن، تحقق‌پذیر نیست. انسان‌ها باید آزاد باشند تا در بستر این فاصله، بتوانند خویشتن را در آزادی شکل دهند.

۲. گفتگوی میان فرهنگی نه تنها امر اخلاقی یا فرهنگی، بلکه ضرورتی برخاسته از واقعیت هستی‌شناختی انسان است؛ ضرورتی که به گونه بنیادین با ساختار "برون‌مرکزبودن" انسان، به تعبیر هلموت پلسنر، گره خورده است. انسان، چون در مرکز خویش مأوا ندارد، همواره به سوی دیگری گشوده است. این گشودگی، شرط نخستین خودفهمی، درک دیگری، و امکان تفاهم میان فرهنگی است. از این رو، گفتگوی میان فرهنگی نه تنها امر ممکن، بلکه ضرورتی انکارناپذیر است؛ فرصتی برای گشوده شدن به سوی دیگری و دریافت جایگاه خویش در نسبت با افق‌های متکثر معنا، آنجا که حقیقت، نه در تملک فردی، بلکه در مشارکت و فرایند تعامل مشترک شکل می‌گیرد.

انسان در مسیر دریافت حقیقت، خویشتن را در "موقعیت مکالمه‌محور" قرار می‌دهد و می‌پذیرد که بخشی از حقیقت نزد او و بخش دیگر نزد مخاطب است. به همین دلیل، هانس گنورگ گادامر به روشنی تصریح می‌کند: "هیچ‌گونه اظهار نظر یا حکمی وجود ندارد که به طور مطلق درست باشد" (کوزنز هوی، ۱۳۷۱: ۶۷). بنابراین، حقیقت در انزوا یا نظام‌های بسته به دست نمی‌آید؛ بلکه تنها در بستر گفتگو و در پرتو افق معنایی مشترک می‌توان به آن نزدیک شد.

۳. برخی پژوهشگران، همچون کترین فلگنهاور، یواخیم فیشر و رالف بکر، با بازخوانی انسان‌شناسی فلسفی پلسنر، آن را بسط داده و در جهت تبیین امکان گفتگو میان افق‌های فرهنگی به کار گرفته‌اند. از منظر آنان، انسان تنها از رهگذر "واسطه‌مندی" و "قرار گرفتن در معرض دیگری" به خودفهمی و تاریخ‌مندی دست می‌یابد؛ ویژگی‌ای که گفتگوی میان فرهنگی را نه تنها کنش بیرونی، بلکه نمود پویای خودفهمی انسان در افق گشوده و میان‌ذهنی می‌سازد. در این چارچوب تفسیری، تأکید پلسنر بر ساختار چندلایه و ناهم‌سطح تجربه انسانی، این امکان را فراهم می‌آورد که تنش‌ها و فاصله‌های میان انسان‌ها نه به مثابه مانع، بلکه به عنوان شرط امکان فهم متقابل و "بینافهمی" تلقی شوند؛ امری که از نسبت افق با افق فهم حکایت دارد.

۴. فرانتس مارتین ویمر، با توجه به انسان‌شناسی فلسفی پلسنر، مفهوم "برون‌مرکز بودن" و «نگاه چندوجهی او به انسان» (Wimmer, 2017: 1)، فلسفه میان فرهنگی را مورد توجه قرار داده است. وی در آثارش بر اهمیت فهم موقعیت‌های برون‌مرکزی انسان‌ها برای تحقق تفاهم تأکید می‌کند و معتقد است که در گفت‌وگوهای میان فرهنگی، انسان‌ها باید فراتر از خودمحوری گام بردارند و جایگاه دیگری را درک کنند تا تفاهمی معنادار و واقعی شکل گیرد. ویمر بر اساس همین مبانی، نظریه "پلی‌لوگ"^۲ (Wimmer, 2007: 89) را مطرح می‌کند و تأکید می‌نماید که تنها از طریق درک موقعیت‌های برون‌مرکزی انسان‌ها و برقراری گفتگوی چندجانبه است که می‌توان به تفاهم واقعی و مؤثر در عرصه فرهنگی دست یافت.

فرجام سخن

در پرتو انسان‌شناسی فلسفی هلموت پلسنر، این حقیقت برجسته می‌شود که انسان، برخلاف سایر موجودات، از توانایی بنیادین تأویل خویشتن و درک دیگری برخوردار است؛ ظرفیتی که او را قادر می‌سازد از موقعیت خویش فراتر رود، خود را در جایگاه دیگری قرار

^۱. existenzielle faktizität (existential facticity)

^۲. polylogue / polylog

دهد و با او به گونه‌ای مؤثر ارتباط برقرار کند. این ویژگی نه تنها در سطح وجودی فرد انسان نقش تعیین کننده دارد، بلکه در ساحت فرهنگی و اجتماعی نیز شرط بنیادی امکان گفتگوهای میان فرهنگی به شمار می‌رود. بر این مبنای، انسان‌شناسی پلسنر نه تنها به مثابه بنیان فلسفی برای تحلیل ماهیت انسان، بلکه به عنوان افق گشایی برای درک متقابل میان فرهنگ‌ها، نقشی راهبردی و مؤثر ایفا می‌کند. این نوشتار نشان می‌دهد که فلسفه میان فرهنگی، در پیوند با انسان‌شناسی پلسنر و به ویژه از منظر مفهوم "برون مرکز بودن"، می‌تواند به عنوان بستر نظری برای شکل‌گیری گفتگوی اصیل و زنده میان فرهنگ‌ها ایفای نقش کند. این برون مرکز بودن، نوعی گشودگی بنیادین است: گشودگی به دیگری، به تفاوت، و به امکان عبور از مرزهای سخت و فروبسته فرهنگی، بدون آن که دیگری به چارچوب‌های از پیش مفروض فرو کاسته شود.

اندیشمندان آلمانی زبان معاصر با تداوم و گسترش این بنیان، بر ضرورت خلق فضای مفهومی و اخلاقی تأکید کرده‌اند که در آن انسان‌ها نه در وضعیت تقابل، بلکه در افق همزیستی مبتنی بر تفاهم و بازشناسی متقابل حضور یابند. در چنین وضعیتی، میراث پلسنر در حوزه تفکر همچنان می‌تواند الهام‌بخش کسانی باشد که در جستجوی بنیان‌های فلسفی برای گفتگوهای میان فرهنگی در دنیای امروز هستند. در جهانی که بقای انسانی آن بیش از هر زمان دیگری به ظرفیت‌های گفتگویی وابسته است، آموزه تودوروف معنای ژرف تری می‌یابد که می‌گوید: "گوهر زندگی، گفتگو است" (تودوروف، ۱۳۷۷: ۱۸۴). بر این اساس، هم "برساختن هویت برای یکسان‌سازی" (کاستلز، ۱۳۸۰: ۳۰) باید به پرسش گرفته شود، و نیز رهایی از "جزم ایقان" به عنوان امر انسانی‌تر و جدی‌تر تلقی گردد؛ چنان که پل ریکور بیان می‌کند: "زندگی در عدم ایقان، هر چند دشوارتر است، اما بسی انسانی‌تر است" (ریکور، ۱۳۷۴: ۸). در این چشم‌انداز، "برون مرکز بودن" انسان نه تنها به عنوان امکانی برای رهایی از سوژگی و خودمرکزینی فرهنگی مطرح می‌شود، بلکه راهی برای رهایی از سلطه روایت‌های کلان، اسطوره‌های ایدئولوژیک و جزم‌باوری‌هایی است که گفتگو را ناممکن می‌سازند. انسان، به مثابه موجود سیال، گشوده و همواره در حال شدن، در مرکز گفتمانی جای می‌گیرد که شرط امکان زیست مشترک در جهان متکثر و "پیچیده" (مورن، ۱۳۸۱: ۳۹) است.

منابع فارسی:

- آرنت هانا (۱۳۹۸). *توتالیتریزم* (ترجمه محسن ثلاثی)، تهران: نشر ثالث.
- اشراق سید حسین (۱۳۹۴). *مفاهیم کلیدی در فلسفه میان فرهنگی*، کابل: نیراس.
- براون استوارت و دیگران (۱۳۸۳). *صد فیلسوف در قرن بیستم*، ترجمه عبدالرضا سالار بهزادی، تهران: نشر ققنوس.
- بوبر مارتین (۱۳۸۶). *من و تو*، ترجمه ابو تراب سهراب و الهام عطاردی، تهران: نشر فروزان.
- پالمیر ریچارد (۱۳۸۲). *علم هرمنوتیک*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: نشر هرمس.
- پوپر کارل (۱۳۷۷). *جامعه باز و دشمنان آن*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- تودوروف تزوتان (۱۳۷۷). *منطق گفتگویی باختمین*، ترجمه داریوش کریمی، تهران: نشر مرکز.
- ریکور پل (۱۳۷۴). *زندگی در دنیای متن*، ترجمه بابک احمدی، چاپ چهارم، تهران: نشر مرکز.
- سرل جان (۱۳۸۲). *ذهن، مغز و علم*، ترجمه امیر دیوانی، قم: بوستان کتاب.
- کاستلز مانوئل (۱۳۸۰). *عصر اطلاعات: قدرت و هویت*، جلد ۲، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: طرح نو.
- کامپانی دولا کریستیان (۱۳۸۲). *تاریخ فلسفه در قرن بیستم*، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر آگه.
- کونز هوی دیوید (۱۳۷۱). *حلقه انتقادی*، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- مال رام ادهار (۱۳۵۸). *فلسفه مطلق نداریم*، ترجمه پریش کوششی، خردنامه همشهری، شماره ۱۰، تهران: همشهری.
- مرلوپونتی موریس (۱۳۷۵). *در ستایش فلسفه*، ترجمه ستاره هومن، تهران: نشر مرکز.
- مورن ادگار (۱۳۸۱). *پارادایم «پیچیدگی» روش نوین در جامعه‌شناسی امروز* [گفتگو با ادگار مورن]، بازتاب اندیشه، شماره ۲۵، قم: مرکز پژوهش‌های صدا و سیما.

English Sources:

Boccignone, Maria Elena. (2014). *The duty of personal identity: Authenticity and irony*. In J. de Mul (Editor), *Plessner's philosophical anthropology: Perspectives and prospects*. Amsterdam: Amsterdam University Press.

Estermann, José. (2021). *Andean philosophy as a questioning alterity: An intercultural criticism of Western andro- and ethnocentrism*. In *Intercultural Philosophy / Andean Philosophy*. Barcelona: European Institute of Intercultural Philosophy.

O'Neill, John. (2023). *Panikkar's intercultural philosophy and arch disciplinarity*. In *Foundations of Arch disciplinarity* (First edition). ARC. Voyage. Retrieved from <https://www.arc.voyage>

Panikkar, Raimon. (1988). *Interpreting across boundaries: Essays in comparative philosophy*. Princeton, New Jersey: Princeton University Press.

Plessner, Helmuth. (2017). *The Levels of Organic Life and the Human* (Klaus Schoellner, Translator; Hans-Peter Krüger, Editor). Potsdam: Publication Server of the University of Potsdam..

Plessner, Helmuth. (2019). *Levels of Organic Life and the Human: An Introduction to Philosophical Anthropology* (Millay Hyatt, Translator; J. M. Bernstein, Introduction; Phillip Honenberger, Editorial assistance). New York, NY: Fordham University Press.

Putnam, Hilary. (2002). *The collapse of the fact/value dichotomy and other essays including the Rosenthal Lectures*. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.

Sen, Amartya. (2006). *Identity and violence: The illusion of destiny*. London: Penguin Books.

Wimmer, Franz Martin. (2007). *Cultural centrism and intercultural polylogues in philosophy*. *International Review of Information Ethics*, 7. Edmonton: University of Alberta.

Deutsche Quellen:

Bade, Klaus J. (2018). *Historische Migrationsforschung* [Originally published 2002]. *Historical Social Research*, Supplement, 30, 206–226.

Becker, Ralf. (2003). *Das interkulturelle Subjekt. Die anthropologischen und medialen Grundlagen der kulturellen Verschiedenheit des Menschen bei Wilhelm von Humboldt und Helmuth Plessner*. In H. R. Yousefi & Joachim Fischer (Editors), *Die Idee der Toleranz in der interkulturellen Philosophie* (pp. 17–44). Nordhausen: Traugott Bautz Verlag.

Bolten, Jens. (2011). *Unschärfe und Mehrwertigkeit: „Interkulturelle Kompetenz“ vor dem Hintergrund eines offenen Kulturbegriffs*. In Ulrike Höbler & Wolfgang Dreyer (Editors), *Perspektiven interkultureller Kompetenz* (pp. 45–62). Göttingen: Vandenhoeck & Ruprecht.

Chini, Tobias Christoph. (2004). *Interkulturelle Philosophie. Disziplin, Orientierung, Praxis? Ein Literaturbericht*. *Polylog. Zeitschrift für interkulturelles Philosophieren*, (12). Wien: Wiener Gesellschaft für Interkulturelles Philosophieren.

Dejung, Christian E. (2005). *Helmuth Plessner interkulturell gelesen*. Nordhausen: Interkulturelle Bibliothek.

Dzwiza, Elżbieta Natalia, & Speer Ohlsen, Antje. (2021). *Philosophische Anthropologie als interdisziplinäre Praxis*. Paderborn: Mentis Verlag.

Felgenhauer, Katharina. (2020). *Mit anderen Augen – Fremdes im interkulturellen Diskurs*. In Annette Zschauer (Editor), *InterCultural Philosophy / Kulturen und Methoden* (pp. 13–28). Heidelberg: heiJournals.

Fischer, Joachim. (2016). *Exzentrische Positionalität. Studien zu Helmuth Plessner*. Weilerswist: Velbrück Wissenschaft.

Fischer, Joachim. (2018). *Plessners vital turn. Ekstasik der „exzentrischen Positionalität“*. In *Soziologien des Lebens. Überschreitung - Differenzierung - Kritik* (pp. 95–110). Bielefeld: transcript Verlag.

Gadamer, Hans-Georg. (1990). *Das Erbe Europas*. Frankfurt am Main: Suhrkamp Verlag.

Jammal, Ebrahim. (2012). *Interkulturelle Philosophie und Interkulturalität, Intercultural philosophy and interculturalism*. *Interculture Journal: Online-Zeitschrift für Interkulturelle Studien*, 11(16), 5–22. <https://nbn-resolving.org/urn:nbn:de:0168-ssoar-454656>.

Kimmerle, Heinz. (2000). *Philosophien der Differenz: Eine Einführung*. Würzburg: Königshausen & Neumann.

Kimmerle, Heinz. (2005). *Afrikanische Philosophie im Kontext der Weltphilosophie*. Nordhausen: Traugott Bautz Verlag.

Köchy, Karl, & Michelini, Francesco. (Editors). (2015). *Zwischen den Kulturen: Plessners „Stufen des Organischen“ im zeithistorischen Kontext*. Freiburg im Breisgau: Karl Alber Verlag.

Mall, Reinhard Adhar. (1998). *Das Konzept einer interkulturellen Philosophie*. *Polylog. Zeitschrift für interkulturelles Philosophieren*, (1). Wien: Wiener Gesellschaft für Interkulturelles Philosophieren.

Mall, Reinhard Adhar. (2005). *Hans-Georg Gadamer's Hermeneutik interkulturell gelesen*. Nordhausen: Traugott Bautz Verlag.

- Münchow, Thorsten. (2022). *Kritik der ethischen Institution: Kant, Hegel und der Tod Gottes*. Bielefeld: transcript Verlag.
- Plessner, Helmuth. (1982). *Mit anderen Augen: Aspekte einer philosophischen Anthropologie*. Stuttgart: Reclam Verlag.
- Wimmer, Franz Martin. (1998). *Thesen, Bedingungen und Aufgaben interkulturell orientierter Philosophie*. Polylog. Zeitschrift für interkulturelles Philosophieren, (1). Wien: Wiener Gesellschaft für Interkulturelles Philosophieren.
- Wimmer, Franz Martin. (2004). *Interkulturelle Philosophie: Eine Einführung*. Wien: Böhlau Verlag.
- Wimmer, Franz Martin. (2017). *Kollektive Identitäten und plurale Zugehörigkeiten: Über die Einbettung von kollektiver Identität in der Philosophischen Anthropologie von Helmuth Plessner* [Seminararbeit, Philosophisches Institut, Universität Wien]. Wintersemester 2016/17.
- Yousefi, Hamed Reza, & Fischer, Joachim (Editors). (2005). *Die Idee der Toleranz in der interkulturellen Philosophie: Eine Einführung in die Angewandte Religionswissenschaft* (Neue Folge, Band 3). Nordhausen: Traugott Bautz Verlag.
- Yousefi, Hamed Reza, & Mall, Reinhard A. (2005). *Grundpositionen der interkulturellen Philosophie*. Nordhausen: Traugott Bautz Verlag.

